

لویناس و

« آن دیگری »



دکتر

محمود خاتمی

اندیشه فلسفی در قرن بیستم، دست کم در حوزه‌هایی که از نیچه و هیدگر متأثرند، از فلسفه دوران مدرنیته گسسته‌اند؛ از این رو این اندیشه، بیش از آن که راه حل و لذا نظام جدیدی فرا روی ما نهد، به تأمل و بازنگری در فلسفه مدرنیته - یعنی فلسفه آگاهی - که از دکارت تا هوسرل دنبال شده است می‌پردازد و پیامدهای آن را بررسی می‌کند. کانون اصلی فلسفه آگاهی اصالت بخشیدن به عقل سوژه - یعنی انسان به معنی جدید که با مدرنیته زاییده شد - و پرداختن به «عینیت»^۱ است. این فلسفه با همه صورتی که در دوران جدید داشته است، برپایه نظم بخشی به امور و همسان‌انگاری، ساختار عقلانی امور را برقرار می‌کند. بدیهی است که در این روند «غیر سوژه» یا تابع انسان است (ابژه) و یا حذف می‌شود. در همین بستز است که برای شماری از اندیشمندان بلندآوازه قرن بیستم، هر یک به سهم و شیوه خویش، گسست از فلسفه دوران مدرنیته حاصل می‌آید: فلسفه آگاهی، یعنی فلسفه مبتنی بر عقل سوژه محور که آرمان بلندش «علمی سخن گفتن» و پرداختن به «عینیت» است به محل نقد نهاده می‌شود. از جمله این اندیشمندان، ساختار گذران^۲ و ساختار شکنان^۳ اند و از زمره ایشان عمانوئل لویناس^۴ (۱۹۰۶-۱۹۹۵) است.

لویناس در خلال آثار فراوانی که نگاشته است یک رهیافت را دنبال کرده است: سوژه‌زدایی - یعنی فروپاشیدن فلسفه آگاهی. سوژه‌زدایی برای لویناس مستلزم بسیاری مطالب است که از مهم‌ترین آنها حذف پرداختن به «عینیت» و کنار نهادن آرمان «علمی سخن گفتن» است: سوژه‌زدایی به معنی شکستن انحصار عقلانی (عقلانیت) و رهایی از بند اومانیزم است: سوژه‌زدایی نفی اصالت بخشیدن به «من» و بازگشت به «غیر من»، یعنی «آن دیگری»^۵ است.

سوژه‌زدایی فروپاشیدن فلسفه آگاهی و بازگشت به ساحات هستی است. ساحت «آن دیگری» سوژه‌زدایی اعلام شکست «نظر» و بازگشت به «عمل» است. از نظر لویناس چون «اخلاق» برآید (نظر) (یعنی فلسفه آگاهی) کنار می‌رود. دعوت لویناس دعوت به اخلاق است و از نظر او اخلاق «شریعت آن دیگری» است. در دوران جدید سوژه اخلاق خویش را سامان داده است و اراده سوژه هم

واضع شریعت است و هم تابع آن. در دوران جدید به آسمان نظر نمی‌شود و «اراده آن دیگری» قانونی برای زمین و زمینیان نداشته است. اکنون زمانه آن است که با سوژه‌زدایی راه را برای تحقق «اراده آن دیگری»، راه را برای آسمان باز کنیم. بگذاریم تا بار دیگر آسمان «راز هستی» را به زمینیان «وحی» کند. اکنون زمانه آن است که بار دیگر «نبوت» ظهور کند - نبأیی و خبری از جایی، از ساحتی، از آسمانی؛ نبأیی از «غیر انسان» به «انسان». میان «انسان» و «آن دیگری» - یعنی «آن غیر انسان» هرگز تقارنی و نظمی نیست، برعکس، فلسفه آگاهی، فلسفه تقارن و نظم است و بر اساس آن، «آن همان» بنا شده است. «آن همان» با «آن دیگری» از میان می‌رود. در ساحت هستی «آن همان» جایی ندارد، هر چه هست «آن دیگری» است، «انسان» هم به خاطر «آن دیگری» هست. «آن همان»، که بر حال دلالت دارد - «آن همان» و «حال»ی که قرارگاه «سوژه» است - در ساحت هستی با «آن دیگری» هست و «حال» با خود تفاوت می‌یابد (یعنی دیگر «همان» «حال» نیست)، «حال» «آینده» است. «آینده» قلمرو «آن دیگری» است. آینده زمانی «در پی» «حال» نیست بلکه آینده «در پس» حال است. «آینده» «دیگر حال» است: ساحت هستی «آن دیگری».

دعوت لویناس، دعوتی است به فراسو؛ دعوتی به فراروی از وضعیت انسان معاصر. اما این فراروی نباید ما را درگیر نوع دیگری از فلسفه کند. این فراروی «ترک آداب نظری» و پرداختن به «سلوک» است.^۷ اگر این فراروی خود به «هستی شناسی» بینجامد گامی به سوی «آن دیگری» برداشته‌ایم. «هستی شناسی» «آن دیگری» را تابع «آن همان» می‌کند و افسون عقل نظری - و پیامد آن فلسفه آگاهی را - به همراه دارد. چون «آداب نظری» - خواه به شکل هستی شناسی یا معرفت شناسی، زبان شناسی و یا... - ترک شود، «آن دیگری» «عریان»^۸ رخ می‌نماید و کسی که در «سلوک» است «وجه»^۹ او را می‌بیند؛ «آن دیگری» با صد هزار جلوه برون می‌آید. «جلوه» او، «وجه» او، در «آگاهی» من شکل نمی‌گیرد، بلکه از «خارج من» از «غیر من»، از ساحت بیرونی «به سوی» من می‌آید: من «در عمل» با «وجه» او «رو» - به - رویم.

آنان که با اندیشه پست مدرن آشنا نیستند در این جا به آسانی عناصر مقوم آن اندیشه را بازمی‌یابند. سیر

به نظر لویناس، آزادی یعنی فراروی عقل از خود به وجه «آن دیگری» واصل می‌شود

از وجدان اخلاقی پرسش از «آن دیگری» است: آن «خارجیت»^{۱۶} که روح را آشوب می‌کند.

به نظر لویناس، آزادی یعنی فراروی عقل از خود، به وجه «آن دیگری» واصل می‌شود. این «وجه» همچون یک اثر هنری یا طبیعت یا حتی «تو» نیست زیرا «تو» فاقد «شخص ثالث» است در حالی که «آن دیگری» هم توست و هم او: «آن ثالث [...]، این آن جایی، عبارت است از یک نامتناهی کامل، آن دیگری مطلق»^{۱۷} جلوه آن وجه بهامی هی «انسانیت» را برمی‌گشاید.^{۱۸} همین «انسانیت» که «آن دیگری» بنیاد می‌نهد، انسانیتی است که در «توحید» پدید می‌آید. «کل انسانیت» جمع جبری و تجربی افراد انسان نیست، بلکه چیزی است که در همه افراد انسان هست و هر فرد انسان به واسطه آن انسان می‌شود. «آن دیگری» در «وجه» انسان ظهور می‌کند و هر انسانی قابلیت آن «وجه انسان» را دارد «وجه انسانی» آن دیگری، ماهیت مشترک ما انسان‌هاست. به همین دلیل و از همین طریق انسان به حیظه و ساحتی دست می‌یابد که از امور تجربی و فردی فراتر است و قوانینی بر آن حاکم‌اند که «من محور» نیستند. معنی سلطنت غایبات (اصطلاحی که کانت به کار می‌برد) همین است: یعنی ساحتی که ما از «وجه انسان» - از شکوه انسان - آگاه و قادر می‌شویم که نابسامانی ناشی از تنازعات فردی میان انسان‌ها را کنار نهمیم. از طریق بسط همین ایده اشتراک، همین «وجه انسانی» - این جلوه «آن دیگری» است که انسان قرار می‌یابد. اما این به معنی فراروی عقل از چارچوب «من محور» فلسفی است که ریشه‌اش در آموزه افلاطونی است: ایده افلاطونی خیر فراسوی وجود (به عنوان موضوع معرفت نظری) است. با ایده خیر «آن دیگری»، «آن نامتناهی» از حوزه پدیداری جدا می‌شود و «هر جامه‌ای را از تن برمی‌کند»^{۱۹}. به نظر لویناس این سخن عریانی «آن دیگری» را نشان می‌دهد، این «عریانی» عریانی حقیقت است. «حقیقت در اندرون نهفته است» (در اندرون یعنی «خارجیت» به اصطلاح لویناس). فراگیری حقیقت یا حیات مبتنی بر فضیلت اخلاقی «در اندرون»، یعنی در یک «عالم معنوی» امکان‌پذیر است.^{۲۰} با راه‌یابی به این اندرون، به این ساحت و عالم معنوی

ریزوماتیک^{۱۰} و تفاوت.^{۱۱} این دو عنصر، پایه سوژه‌زدایی در اندیشه پست‌مدرن است و با سوژه‌زدایی میانی اندیشه مدرنیته به حال تعلیق درمی‌آید. نزد لویناس، اخلاق، فلسفه را به نحو ریزوماتیک دور می‌زند و از این طریق تفاوت سربرمی‌آورد. با ظهور تفاوت، «آن همان» جای خود را به «آن دیگری» می‌دهد، «فلسفه» به «اخلاق»، «حال» به «آینده»، «نظر» به «عمل» و هکذا. (بی دلیل نیست که بسیاری از بزرگان اندیشه پست‌مدرن همچون لیوتار و دریدا از او تأثیر پذیرفته‌اند.)

آنچه تاکنون گفتیم چکیده رهیافت لویناس است. در بخش‌های بعدی با توجه به برخی آثار او سه بُعد اصلی رهیافت او به اجمال بیان می‌شود. نخست نسبت «آن دیگری» است با قانون عقل، دوم نسبت «آن دیگری» با عالم عینی، و سرانجام نسبت «آن دیگری» با دین.

۱. «آن دیگری» و قانون عقل

سنت فلسفه غربی از افلاطون تا کانت و پس از او در دوران مدرنیته کوشیده است تا تابعیت از قانونی را که «آن دیگری» می‌نهد، یعنی آنچه به اصطلاح کانت «دیگر قانون‌گذاری»^{۱۲} خوانده می‌شود، کنار نهاده و به جای آن «قانون خود»^{۱۳} را بنا نهد. «قانون خود» بدین معنی است که اراده انسان تنها از آنچه درون خویش می‌یابد اطاعت می‌کند و از این رو عمل و فعل اختیاری که در اصل بر پایه عقلانیت استوار می‌شود مرجعیت و سندیت دارد، اراده انسان به ماهو انسان واضع قانون است، قانونی که کلیت و ضرورت دارد و هر فرد انسان از حیث انسان بودن باید چنان رفتار کند. (در این حال «آن دیگری» نادیده گرفته می‌شود).^{۱۴}

اما به نظر لویناس، در همین جا نیز مشاهده می‌کنیم که عقل خود را دور می‌زند و لذا من محوری انسان را از میان برمی‌دارد: «عقل از خود فرا می‌رود»^{۱۵} این فراروی در اصل آزادی موجه انسان است. پرسش کانت درباره شرایط امکان وجدان اخلاقی یک پرسش استعلایی است. اما «استعلایی» در این جا، برای کانت (و لذا فلسفه روشنگری) نظری و معرفت‌شناسانه است و به دنبال عینیت بخشی و تعمیم‌دهی و کلیت‌یابی است. اما پرسش

«کل انسانیت» جمع جبری و تجربی افراد انسان نیست بلکه چیزی است که در همه افراد انسان هست و هر فرد انسان به واسطه آن انسان می شود

اما عینیت لزوماً «خارجیت» (به معنی مورد نظر لویناس) نیست، عالم عینی وقتی مطرح می شود که افراد انسان و مسئولیت هر فرد نسبت به دیگر افراد مورد نظر است. «وقتی فرد سوم مطرح می شود [...] گفته ها نوشته می شود و کتاب، قانون و علم می شود.»^{۲۴} عدالت مطرح می شود و بحث در برابری افراد انسان. رابطه اخلاقی در رابطه دولت، قوانین و نهادها تقرر می یابد.^{۲۵} این «وجه» آن دیگری است که در عالم عینی روابط انسان ها، فرهنگ، سیاست، تعلیم و تربیت و سایر اشکال روابط انسانی را شکل می دهد.^{۲۶} همین «وجه آن دیگری» است که از طریق دولت، قوانین و نهادها هرج و مرج را در روابط انسانی از بین می برد. این «وجه آن دیگری» - که به صورت انسانیت مشترک - هر یک از ما را بهره مند می کند هر یک از ما را در قبال خود مسئول می کند به طوری که هیچ کس نمی تواند به جای دیگری عهده دار آن مسئولیت شود.^{۲۷} این مسئولیت، این رابطه اخلاقی معقول اول است و قبل از فرهنگ - یعنی قبل از آن که من با افراد دیگر نسبت برقرار کنم - در من (یعنی فرد انسان) تحقق دارد.^{۲۸} رابطه من با «وجه آن دیگری» رابطه ای پدیداری نیست (و حال آن که فرهنگ به عالم پدیداری تعلق دارد). «وجه» یک نمود نیست، بلکه الهام آن نامتناهی است. جلوه آن وجه در عالم متناهی به محتوای اخلاقی (که متناهی است) شکل می دهد. «وجه» از عالم پدیداری متعالی است اما تعالی او مانع از آن نمی شود که در عالم پدیداری محتوای اخلاقی را به فعلیت درآورد.^{۲۹} «وجه» آن دیگری منشأ عقل بشر است، در حالی که عمل اخلاقی بشر در عالم پدیداری - یعنی روابط میان افراد بشر، یعنی عالمی که عینیت دارد - صورت می گیرد. ارتباط «آن دیگری»، «عالم عینی» یعنی ارتباط «منشأ عقل» و «عالم عقلی» که نامتجانس اند، چگونه توجیه می توان کرد؟ ارسطو در نقد نظریه افلاطون درباره عالم مثال می گفت که او واحد را ماورای کثیر نهاده است و استدلال می کرد که مثال مجرد را نمی توان مبدأ و منشأ حرکت دانست، لذا مثال باید با آنچه در عالم طبیعت محقق است پیوند خورد و نامتناهی باید در متناهی فعلیت یابد. ارسطو از سقراط، که در رساله «منون» در پی مثال فضیلت است، گلایه دارد

است «که طلسم عالم افسون زده ما شکسته و باطل می شود.»^{۳۱} آموزه تذکر افلاطونی را می توان چنین تفسیر کرد، بازگشت به آن عالم فراموش شده، عالم دوران ما، عالم سوژکتیو، خاطره «آن دیگری» را از میان برده است و اکنون برای دست یابی به حقیقت یعنی به فضیلت باید «آن دیگری» را به خاطر آوریم. این یک وظیفه شخصی و فردی برای هر انسانی است که «به خاطر بیاورد.» این است اساس مسئولیت آدمی «که به اصطلاح بی وضعیت است، جایگاهی ندارد و از هر جا و از خویشتن خود نیز تبعید شده و به دور افتاده است.»^{۳۲} آیا این مفاد همان مزمور ۱۱۹ از کتاب مقدس نیست: «من هستم اما بیگانه ای بر روی زمین، فرامین خود را از من دریغ مفرما؟ از سوی دیگر، تذکار - به خاطر آوردن «آن دیگری» - محصول تربیت و محیط اجتماعی نیست و لذا خیر در روابط انسانی تحصیل نمی شود، بلکه در یک دیالوگ درونی - در جوش نفس و به خاطر آوردن آن عالم - است که خیر بر ما جلوه می کند. هر فرد انسان تنها خود مسئول است تا چنین دیالوگی را برقرار کند و در برقراری این نسبت «هیچ کس نمی تواند جای مرا پر کند». از این طریق «وجه آن دیگری» بر من جلوه می کند و تنها با دیدن وجه آن دیگری و یافتن آن نامتناهی در دیالوگ نفس - یعنی تذکار و به خاطر آوردن آن - است که ما می توانیم خود را از بی سرانجامی، بی پناهی، از عقل صوری عینیت گرا و چشم اندازهای نظری، از امپریالیسم «آن همان» رهایی بخشیم و «آوایی را که از جانب آن ساحل دیگر می آید» بشنویم.^{۳۳} فلسفه باید جای خود را به اخلاق دهد، یا لاقول فلسفه اولی باید جای خود را به فلسفه اخلاق دهد اگر منظور از فلسفه اخلاق این باشد که الهامات آن نامتناهی، جلوه های آن دیگری برای ما معقول شود و از تفسیرهای کاذب و ناروا در امان باشد. فلسفه اگر کارایی دارد همین است و نه بیش.

۲. «آن دیگری» و عالم عینی

چه نسبتی است میان «آن دیگری» و عالم عینی؟ عالم عینی میان افراد انسانی برقرار می شود. این عالم عالمی است عقلانی، زیرا «عینیت» با «عقلانیت» برقرار می شود،

زبان ساحت تجلی «آن دیگری» است، «آن دیگری» با من از طریق «زبان» سخن می‌گوید. با سخن گفتن «آن دیگری» است که من «هویت» می‌یابم

خویش، یعنی در فراروی به سوی «آن دیگری» معنی دارد. بدین ترتیب نسبت میان «آن دیگری» و عالم عینی نهایتاً در اخلاق شکل می‌گیرد اما اخلاق نیز نهایتاً دینی است.

۳. «آن دیگری» و دین

«آن دیگری» برای لویناس نهایتاً خداست. او می‌کوشد تا چنان که از فلسفه به اخلاق منتقل شد از اخلاق نیز به دین منتقل گردد و بدین ترتیب خداشناسی را فراتر از هرگونه هستی‌شناسی یا هرگونه فلسفه‌ای قرار دهد. تفوق امر اخلاقی شکلی دینی دارد. رابطه من با خدا اخلاقی است. از این رو هرگونه تحلیل نظری یا توجیه صوری از خداوند را باید کنار نهاد، زیرا این گونه تحلیل‌ها و توجیه‌ها - ولو به شکل الهیات سلبی - راه را برای غلبه «نظر» هموار می‌کند. زیرا از این منظر، از خدا همچون یک موجود، یعنی موجودی که می‌تواند مورد بحث قرار گیرد سخن می‌رود.^{۳۲} از نظر لویناس معرفت کلامی یا الهیات محصول اندیشه مبتنی بر «آن همان» است. خدای این معرفت یا الهیات «حامی همان من محوری^{۳۳} هاست»^{۳۴} لویناس این سخن کانت را می‌پذیرد که «هر آنچه برتر و فراتر از رفتار خوبی است که انسان می‌پندارد می‌تواند برای جلب رضایت الهی انجام دهد یک توهم محض دینی و خدمتی است کاذب به خداوند»^{۳۵} زیرا «وقتی ما خدا را می‌شناسیم (یعنی به نحو نظری) تمام امور تنجیزی به امور شرطی مبدل می‌شوند»

حقیقت دین اخلاق است و از این رو روابط انسانی در آن بسیار مهم‌اند. رابطه من با خدا یک رابطه یک طرفه نیست. رابطه‌ای نیست که در آن خدا هیچ نقشی بازی نکند، خدایی که درگیر بشر نباشد و در درام زندگی او سهم نباشد «خدایی غیر حاضر» است، خدایی است متناهی و این همان خدایی است که در علم کلام از آن بحث می‌شود.^{۳۶} این خدا «خیلی زود» می‌آید و «خیلی دیر». زود می‌آید چون درام زندگی ما را از پیش نوشته و من در درامی بازی می‌کنم که نتیجه آن قبل از من معلوم است.^{۳۷} و آزادی مرا از بین می‌برد، اما دیر می‌آید چون نسبت به درام زندگی من «بی تفاوت» است، چنین خدایی اخلاقی نیست. او نسبتی با من ندارد. خدای اخلاقی،

و می‌گوید: «او [سقراط] بهتر بود همچون گرگیاس فضایل را برمی‌شمرد، نه آن که به ارائه تعریفاتی این چنین می‌پرداخت»^{۳۰}

انتقاد ارسطو از سقراط و افلاطون همین بود که نمی‌توانند توجیهی برای ارتباط نامتناهی و متناهی یعنی عالم مثال و عالم محسوس بیابند. آیا در مورد «وجه آن دیگری» و «عالم عینی» چه باید گفت؟ از نظر لویناس ارتباط و نسبت آن دو (و لذا نسبت منشأ عقل با عالم عقلانی «عینی») مبتنی بر تفاوت است. «وجه» پدیداری نیست و لذا با «عالم عینی» که پدیداری است تجانسی ندارد، ارتباط میان آن دو از طریق الهام یا وحی برقرار می‌شود و عالم عقلانی نسبت میان انسان‌ها را بر اساس معقول بودن آن الهام‌ها بیان می‌کند. نقش زبان در این‌جا برای لویناس بسیار قابل توجه است. زبان بنیان روابط انسانی است. اما مهم‌تر این که زبان «طریقی» است برای رفتن به سوی «آن دیگری». «دلالت» در زبان «آن دیگری» و «آن نامتناهی» را فرامی‌نهد. زبان ساحت تجلی «آن دیگری» است. «آن دیگری» با من از طریق «زبان» سخن می‌گوید. با سخن گفتن «آن دیگری» است که من «هویت» می‌یابم. «وجه» «آن دیگری» «مرا به نام می‌خواند» و «مرا احضار می‌کند». «زبان به فراسو می‌خواند»^{۳۱} اگر من (یعنی فرد انسان) از این همه سر باز زنم و چشم از «وجه آن دیگری» فرو پوشم و ساحت تجلی او را تجربه نکنم و در یک کلام مسئولیت شخصی خویش را نادیده انگارم و نظر را بر عمل مقدم دارم بی‌معنایی و نیست‌انگاری در من (فرد انسان) راه می‌یابد. حتی عقل در این حالت چه کاری می‌تواند کرد؟ لویناس بر آن است که اصالت عقل جدید و نیست‌انگاری هر دو به یک میزان از اخلاق به دورند، زیرا در اصالت عقل، فراروی عقل از خود محال است «آن دیگری» نادیده گرفته می‌شود و باب آسمان بسته می‌شود. در اصالت عقل جدید یعنی عالمی که در همه جا نظم مطابق قوانین کلی و ضروری برقرار است و تنشی و سرکشی نیست و مسئله اخلاقی وجود ندارد. به همین میزان، برای نیست‌انگاری که همه چیز را تخریب می‌کند مسئله اخلاقی معنی ندارد. مسئله اخلاقی تنها در امکان خاص بشر یعنی در به دوش کشیدن، مسئولیت شخصی

برعکس، خدایی است که لحظه لحظه در جلوه است، فرمان او به «من» است، «او مرا احضار می‌کند و به خود می‌خواند.» «این فرمان تنها با من سر و کار دارد»^{۳۸} او در زندگی من شریک است و «از طریق شهادتی که من در مورد او می‌دهم سخن می‌گوید»^{۳۹}.

این «شهادت من» - یعنی این که «من هستم» - نشانه غرور نیست، بلکه عین اطاعت، سرسپردگی و خاکساری است و این «شهادت من» فراروی از امور سخیف زندگی دنیا، از بی‌فرجامی و من محوری است. «آن نامتناهی شرم مرا برمی‌انگیزد»^{۴۰} اما این شرم همواره برای من ظهور حس شکوه است. در این مقام آزادی به معنی واقعی تحقق می‌یابد. در اطاعت از [خدا] است که آزادی توجیه می‌شود.

اما از سوی دیگر، تناهی «من» (یعنی فرد انسان) به نحو تناقض‌آمیز و به صورتی نهانی به حجاب اندر می‌افتد و از این رو به «قدرت‌هایی [...]» به عنوان خدا اعتقاد داریم که نمی‌توانیم از آنها بهره‌بریم. اصنام [...] بی‌شمارند و هر کس می‌شتابد تا به آنها خدمت کند. این اصنام خدایان تناهی بشر و درون عالم اویند.

هم‌چنان که خدای فلسفه‌های نظری و الهیات نظری پوک و توخالی است - زیرا خدا را در همان فراسو می‌نهد و او را نسبت به فرد بشری تفاوت می‌گذارد - خدای درون عالم^{۴۱} هم خدایی پوک و توخالی است. «آن فراسو جدا از این مادون است»^{۴۲} و در عین حال آن فراسو مرا به سوی خویش فرا می‌خواند. او مرا اخلاقی می‌خواهد، فرامین او اخلاقی است. دین یک نیاز اخلاقی است، نیاز به تهذیب نفس، تطهیر قلب و عشق عمیق.^{۴۳} هبه الهی به شر اطاعت اخلاقی از فرامین اوست و همین منشأ تمامیت معنی انسان است. انسانی که در پرتو الهام «آن دیگری» معنی می‌یابد و بی‌آن‌که برای عقلانیت تمامیت و انحصار قایل شود آن را در خدمت عمل و اخلاق درمی‌آورد.

پی‌نوشت:

1. objectiving
2. Post-structuralists
3. deconstructionists

۴. عمانوئیل لویناس (I. Levinas) فیلسوف لیتوانی الاصل در ۱۹۰۶ در خانواده‌ای یهودی به دنیا آمد و به مطالعه و تحصیل ادبیات، الهیات یهودی و فلسفه پرداخت. به زبان‌های روسی، عبری، آلمانی و فرانسوی تسلط داشت. در ۱۹۶۱ دکتری گرفت و سال‌ها در فرانسه تدریس کرد و سرانجام به سال ۱۹۷۶ در سوربن بازنشسته شد و در سال ۱۹۹۵ از دنیا رفت. لویناس تحت تأثیر ادبیات روسی، میراث یهودی، پدیدارشناسی هوسرل و اندیشه هیدگر بود. به برگسون نیز نعلق خاطر داشت. آثار فراوان نوشت و اندیشه‌هایی نو پیش آورد. رهیافت لویناس بر بسیاری از فلاسفه معاصر او تأثیر نهاد (مثلاً لیوتار، دریدا، بلانشو و فمینیسم فرانسوی). مهم‌ترین مشخصه و شاید مابه‌الامتیاز او از اقربان گذر از فلسفه و احیای اندیشه نو است - شعار

معروف او در برابر شعار «خدا مرده است» این است: «زنده باد خدا».

5. The Other

6. The Same

۷. بدیهی است که نباید از این تعابیر استفاده عرفانی بودن لویناس را کرد. لویناس «وحدت عرفانی» (با تعابیر مشابه آن) را رد کرده است. رهیافت او چنان که خواهیم دید احیای اخلاق دینی یا دین اخلاقی است و نه عرفان به معنی خاص کلمه.

8. naked

9. face

10. resumatic

11. difference

12. heteronomy

13. autonomy

14. Cf. Levinas I, "Otherwise than Being or Beyond Essence", Traw. A. Lingis, The Hauge 1981, P. 166ff.

۱۵. همان، ص ۱۸۲.

16. externality

17. Levinas, I, "Language and Proximity in Collected Philosophical Papers", P. 128. (ed. A. Lingis 1987)

18. Levinas I, "Totality and Infinity, trans". A. Lings, Pittsburgh 1961, P. 213.

۱۹. افلاطون، مجموعه آثار، رساله «گرگیاس» 523 cd

20. "Totality and Infinity", p. 98

۲۱. همان، ص ۱۰۰.

22. "Otherwise than Being", p. 146.

۲۳. همان، ص ۱۴۸.

۲۴. نگاه: همان صص ۱۵۷-۱۵۹.

25. "Totality and Infinity", p. 300

۲۶. همان، ص ۲۴۱.

27. "Otherwise than Being", p. 159.

28. Levinas I, "Transcendence and Evil, in Collected Philosophical Papers", P 176.

29. "Totality and Infinity", p. 172.

30. "Aristotle, Plotics", I, 13, 1260a, 27-8.

31. Levinas I, "Beyond Intentionality in Alan Montefiore" (ed.), "Philosophy in France Today", Cambridge 1983, P. 112.

32. "Totality and Infinity", p. 89.

33. egoisms

34. "Otherwise than Being", p. 161.

35. Kant I, "Religion Within the Limits of Reason alone", trans. Greens & Itudson, New York 1960, P. 158.

36. "Otherwise than Being", p. 52.

37. "Totality and Infinity", p. 79.

۳۸. همان، ص ۲۱۳.

39. "Otherwise than Being", p. 151.

40. "Totality and Infinity", p. 84.

41. Immanent

۴۲. همان، ص ۲۸۴.

43. Levinas I, "Meaning and Sense in Collected Papers", P. 92.

